از نظرم رهگذری نیست که نیست • هر رهگذر بو قدر که بنم نظرمدن قان سیلی ده کلمز یعنی
هر رهگذرده سیل خون وار در مراد عشقدن عاشقه کثرت بکا لازم ایدوکن اشعاردر • نازکان
را سر عشق تو خواست وام • نازکلر عشق سنی واعم در وام ور • که بهر کام ترا زره خطر
نیست که نیست • زیرا بو یعنی عشق یولنده بر آدم بو قدر که انده بر خطر بوقدر یعنی زیاده خطر
ناک در بیت نازبنش زعشق وزوزبدن نشر نبینم جان من • شیر فرزادن بلا کش یا دری غوغا
نخشند • تا دم از شام سر زلف تو هرجا نزند • تا هر برده سنک سیاه سر زلفکدن سویلیه
با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست • هر سحر بو قدر که باد صبا ایله گفت و شنیدم یوقدر
یعنی وار در مراد اسرار الهیه دن وغیب هویتدن هر برده سوز سویلیمکه بی افشا ایتمکدن
منع ایدرم دیگر • معتکفی نیست که از پرده برون افتد راز • معقول دکلدر که راز
پرده دن طاشره دوشه • ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست • یوخسه
هر خبر بو قدر که اولیاء الله مجلسنده بو قدر یعنی اولیاء الله احوال عالمه واسراره مطلع
اولمشلردر لکن واراز افشا ایتمکه خدادن اجازت یوقدر بیت علت عاشق
زعلتها جداست • عشق اصطرلاب اسرار خداست • مخ از بن طالع شوریده بر
نجم وزنی • بنده بو پریشان وبر امز طالعمدن انجینورم یوخسه • بهره مند از سر
کوکبت دگری نیست که نیست • هرغیری کسه بو قدر که سنک سر کوکبکدن محظیب لودکلدر
یعنی بهره مند اولمشلردر خواجه حافظ طریق ادبه سلوک ایدوب ایدر که مرادم عدم
حصول مطالعمدن در وگرنه خدانک کرم وفیضنه نهایت یوقدر بیت ادبوا النفس
ایها الاحباب • طرق العشق کلها آداب • از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش
سنک شیرین لبک حیاسندن ایلیا نوش چشمه سی • غرق آب و عرق اکنون شکری نیست
که نیست • همدی هرشکر بو قدر که آب و عرقه غرق دکلدر یعنی غرق اولمش زعرقدن
مراد بونوع کلاب اولمغ الطیب دن نه کم عادت ناسدر که شکری شربت ایدوب کلری

وقت

وقت اگر زمانت کلاب ایله تعبیه ایدرلر عرق کلاب معناسنه زیاده مشهور در سروری
افندی بو نوع اصابت ایتمشدر • شد چنین دل شیم از دست تو خون نیایش جگرم • همان
بن عاشق سنک الکدن خونین جگر دکلم • کز غم عشق تو پر خون جگری نیست که نیست
که هر جگر بو قدر که سنک عشقک غمندن پر خون دکلدر یعنی پر خون در خطاب خدایه در
سینه از بادیه عشق تو روباه شود • ارسلان سنک عشقک صحراسندن دلکو اولور
آه ازین راه که دروی خطری نیست که نیست • آه بو یولدن که هر خطر بو قدر که انده یوق
یعنی وار در خطاب خدایه در مراد طریق عشق زیاده خطرناک ایدوکن بیان در • از وجود
این قدرم نام ونشانی هست که هست • بنم وجودمدن بو قدر نام ونشان وار در که
وار در یعنی وجودم جان وجود محسوس در که انده اصلا کثر وار نیشاندن شسته بوقدر
ورنه از ضعف در آنجا اثری نیست که نیست • یوخسه انده که مراد وجودیدر ضعف
دن بر اثر بو قدر که بو قدر یعنی وجودمده هدن زیاده ضعف وار در • غیر ازین نکته
که حافظ ز تو ناخشنود است • بو نکته دن غیری که حافظ سندن خشنود دکلدر •
در سراپای وجودت هنری نیست که نیست • سنک باشدن ایاغه یعنی جمیع وجو
دکده هر هنر بو قدر که بو قدر یعنی جمیع هنر سنک ذاتکده موجوددر نکته بونوع عیب
معناسنه در نته کم بنه بودیوانده نکته بو معنایه واقع اولمشدر بیت حافظ
بجواب لطف زنظم تو بیچکد • حاسد چه گونه نکته تواند بر آن گرفت • وله ایضا
نظر پیر مغان موجب عیش و طربست • مرشد کاملک نظری عیش و طربک سببی در
روضه میکده را آب و هوای عجبست • میخانه باغچه سنک عجب آب و هوایی وار
در مراد بودر که مرشد کاملک نظری مریدی ریاضت وعشق وفیض وجذبه
سببی ایله جناب قدسه وصل ایدر روضه میکده دن مراد مرشدک آستانه
سیدر که دل داده دنیا غمندن اصلاح اثر قومز محو ایدر • هر از باب کرم در قدم

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)